

## پاداش سکوت

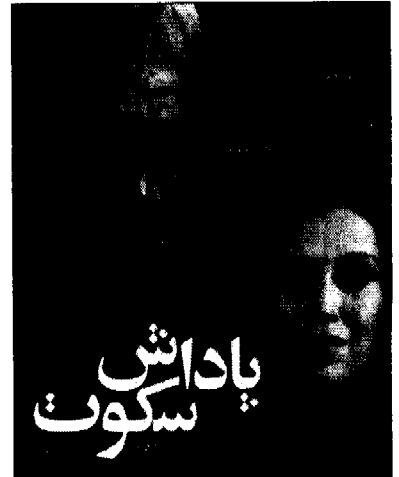
است. پیر مرد با دیدن حال و روز بیمار گونه اکبر، ادعای او را دلیل بر اختلال روحی اش دانسته و اعتراف او را جدی نمی گیرد، ولی با اصرار پیاپی اکبر، سرانجام آن دو با یکدیگر به سراغ یکایک همزمان سابق می روند تا به حقیقت دست یابند. همراهی پیر مرد داغ دیده و جانباز در مانده و تقابل آنسان با همزمان اکبر که هر یک زندگی متفاوتی دارند داستان اصلی فیلم را تشکیل می دهد. نویسنده فیلمنامه یکی از برجسته ترین سناریونویسان سینمای ایران به شمار می رود. فرهاد توحیدی ماهرانه به خلق شخصیت های باور پذیر پرداخته است. طراحی صحنه فیلم با تلاش چشمگیر امیر اثباتی دیگر مزیت فیلم به شمار می رود. برای ما که در استفاده از ترو کاژ و افه های کامپیوتری محدودیت زیادی داریم خلق صحنه هایی همچون در آب فرورفتن اکبر در اثر توهم در دلو کیشن منزل و آسانسور حقیقتاً تحسین برانگیز است و نمایانگر قدرت خلاقیت و نبوغ طراح صحنه و عواملش است. نکته مهم دیگر فیلم، ساخت دریاچه ای مصنوعی انباشته از نی است. این لوکیشن محل شهادت یحیی است و برای نخستین بار فیلمبرداری زیر آب و با استفاده از لوازم و امکانات مدرن امروزی توسط گروهی متخصص آلمانی صورت گرفته که باورپذیری داستان را دوچندان کرده است. نویسنده که به تمامی معیارهای فن فیلمنامه نویسی مسلط است، شخصیت داستان و محیط پیرامونش را از دید خود کاراکتر اصلی (اکبر) معرفی می کند.

حرفه و خانه محقر و زندگی ساده او انباشته از تهایی خودخواسته ای است. صحنه نوحه خوانی و دیدن چهره یحیی که شهید شده به این اثر و احزن و اندوه بیشتری می بخشد، به شکلی که بیننده به راحتی می تواند التهاب و پریشان حالی اکبر را درک کند. شدت این بحران روحی به حدی است که اکبر نمی تواند نماز بخواند. او قادر به گفتن کلمات حمد و سوره نیست، بارها تلاش می کند

آنان بسیار ارزشمند است؛ فیلم هایی چون پاداش سکوت، دست های خالی و فرزند خاک.

«پاداش سکوت» صادق، روان و تکان دهنده است. بیننده به راحتی می تواند بسا یکایک کاراکترهای فیلم همذات پنداری کند. اکبر متاسی (پرویز پرستویی) جانباز جنگ است، او مدتی به دلیل موج گرفتگی و اختلال های مغزی در آسایشگاه جانبازان بستری بوده ولی اکنون مرخص شده و فروشنده بلیط اتوبوس شرکت واحد است. شبی پس از یک روز کار یکتواخت و کسبل کننده، برنامه تلویزیونی ای درباره جنگ او را آشفته می کند. در این برنامه، او دوست و هم‌رزم شهید خود یحیی (مهدی صفوی) را می بیند، روز بعد پریشان حال نزد پدر یحیی (جعفر والی) رفته و ادعای کند که یحیی شهید نشده، بلکه به دست او (اکبر) به قتل رسیده

حرفه و خانه محقر و زندگی ساده او (اکبر) انباشته از تهایی خودخواسته ای است. صحنه نوحه خوانی و دیدن چهره یحیی که شهید شده به این اثر و احزن و اندوه بیشتری می بخشد، به شکلی که بیننده به راحتی می تواند التهاب و پریشان حالی اکبر را درک کند. شدت این بحران روحی به حدی است که اکبر نمی تواند نماز بخواند. او قادر به گفتن کلمات حمد و سوره نیست، بارها تلاش می کند و تنها تا آخر جمله مالک یوم الدین به خاطرش می آید



کارگردان: مازیار میری، نویسنده: فرهاد توحیدی  
بازیگران: پرویز پرستویی، جعفر والی، آتیلا پسیانی، پرویش نظریه، مهتاب کرامتی، فرهاد اصلانی، سیما تیرانداز، مهدی صفوی و رضا کیانیان.

گوید: اول من شمارا سوختم

راه و رسم عاشقی آموختم  
تا نخواهم، کی شود عاشق کسی...

«جنگ و صلح»: شیرینی روزگار صلح و آرامش پس از دوران تلخ و مصیبت بار ستیز می تواند فرصتی بسازد برای بررسی کنگاش و پرداختن به داستان های مردان و زنان جنگ؛ آنچه سینمای ما متأسفانه مدتی است از آن غافل شده، جنگ تحمیلی با تمامی فرازونشیب هایش بخشی مهم و برجسته را در تاریخ مارقم زده است. این جنگ، طولانی ترین ستیز معاصر به شمار می رود. اروپاییان و امریکاهر ساله فیلم های هنری یا تجاری در خصوص جنگ جهانی دوم می سازند؛ آن هم پس از گذشت ۶۰ سال، حال آن که هنرمندان سینماگر ما تنها پس از دو دهه از داستان های تراژیک جنگ غافل مانده اند. طی سال های اخیر چندین کارگردان بانگاهی نو و پویا به زندگی و سرگذشت مردان و زنان جنگ و بازماندگان آنان در زمان کنونی پرداخته اند که این تلاش



پیر و زید در سستی در نقش اکبر

و به شدت درد می کشید. با این وجود حاج احمد (فرمانده) دستور پیشروی می دهد و با اقتدار می گوید که نمی تواند به خاطر یک نفر همه را به کشتن بدهد. او تنها پیشانی یحیی عرق در خون را بوسیده، روی برگردانده و فرمان ادامه راه می دهد. اکبر تنها کسی است که نمی تواند خود را راضی به رفتن کند. او از دستور سرپیچی کرده، وفادارانه در کنار همزم مجروح خود می ماند تا زمانی که یحیی معصومانه پیش رویش زیر آب، اسیر در میان نی های انبوه جان می دهد. این صحنه همچون یک فریم از تصویری تراژیک بسیار تأثیرگذار است. در این فیلم شهادت و غریبی بازماندگان و جانبازان جنگ در زمانه بی رحم امروزه زیباترین شکل ممکن به تصویر کشیده شده است؛ به راستی چه کسی پاسخگوی این غریبانه زیستن است؟!

هیچ کس حتی اکبر نیز با وجود آرامشی که یافته پاسخ این پرسش رانمی داند. در انتها با نگاهی مات و مبهم به دوربین و بیننده می نگرد. او اکنون تنها به عبادت خود دلخوش است. اکبر می تواند نماز را کامل بخواند. او حمد و ستایش پروردگار را کلمه به کلمه به یاد می آورد و می داند دعا و نیایش، یگانه سرمایه کسانی است که در تنهایی خود فرورفته و غریبانه به زیستن ادامه می دهند.

اکبر زمانی به نهایت می رسد که با عدم حضور یار بعدی روبه رو می شود. کسی که در گذشته مجله خاکریز را چاپ می کرده است و امروز ناشر مجله ای زرد و عامه پسند به نام جوانه است. در این بخش غریبی مظلومانه اکبر بیش از پیش به تصویر کشیده می شود. سرانجام اکبر به یاد می آورد، تنها کسی که گره گشای این راز می تواند باشد فرمانده آنان حاج احمد است. پدر شهید و او تلاش می کنند توسط یکی از دوستان جانباز اکبر به نام کمال به نشانی فرمانده برسند ولی بایوه داغدار کمال (پریوش نظریه) روبه رو می شوند. اکبر برای نخستین بار همزبان و همدلی می یابد و همراه با همسر کمال برای شهیدی که سال ها در رنج و عذاب بوده است اشک می ریزد.

آنان خسته از جست و جو در نهایت به آسایشگاه جانبازان رفته و حاج احمد (رضا کیانیان) را زمینگیر و علیل می یابند. احمد قادر به شهادت دادن نیست، زیرا تر کشی در گلو دارد، ولی دیدن چهره دردمند او به اکبر کمک می کند تا گذشته و چگونگی شهادت یحیی را به روشنی به یاد بیاورد. اکبر همراه فرمانده یحیی و دیگر همزمان به آب زده، اما در میان راه مورد حمله عراقی ها قرار می گیرند. یحیی در همان ابتدا تیر می خورد. او به سختی مجروح می شود. گلوله در گردن و گلولی جوان رزمنده فرورفته

و تنها تا آخر جمله مالکک یوم الدین به خاطرش می آید. او دردمندانه در سجده به گریه می افتد. با همین پریشان حالی نزد پدر شهید می رود و ادعای کشتن و قتل پسرش را می کند. او بارها طلب قصاص برای خود می کند. اکبر تنها کشته شدن یحیی را به خاطر می آورد و حتی نسام همزمان پیشینش را پدر شهید به او یاد آوری می کند.

دیدن مردان جنگ پس از ۲۰ سال در روزگار رنگارنگ امروز تماشایی است. نخستین آنها محمد (آتیلای پسیانی) است؛ صنعتگری زحمتکش که با وجود مشکل تنفسی شبانه روز تلاش می کند. او با جدیت ادعای اکبر را تکذیب کرده و دلسوزانه این گونه او را آرام می کند که اگر اکبر نبود حتی جنازه یحیی به ساحل نمی رسید. نسر دوم عبدالله (فرهاد اصلاتی) است. رزمنده دیروز، اکنون مهندس خطاب شده و تاجری پر مشغله و مقتدر معرفی می شود که البته حفظ ظاهر کرده و عازم کربلاست. از همان تجاری که گاه و بیگاه به خدا و معصومین سرزده و از سر معامله نذر و صدقه داده و کار خیر می کنند. او نیز به روش خود منکر ادعای اکبر است و تنها کمکی که می کند دادن نشانی همزم سوم است و اکبر اشک ریزان باور نمی کند که این عبدالله همان دوست جبهه و جنگ دیروز است. این ناباوری را با صراحت بر زبان می آورد. جنون

آرزوهای  
دوران  
دی و بهمن ۱۳۸۸